



The Feasibility of the Application of Presumption in Belief-Related Issues

Ahmad Mortazi*

Received: 25/04/2018 | Accepted: 14/09/2018

Abstract

In belief-related matters, because the necessity, i. e. all the pillars of the Principle of Presumption are present and there are no obstacles, there is no uncertainty regarding the principle feasibility of applying presumption concerning them; rather the absoluteness of its arguments also include actions of the heart. Regardless, some have negated the feasibility of applying presumption in belief-related issues by relying on proofs such as objectivity, or the reliability of belief on certitude, the inapplicability of the arguments for presumption on actions of the heart and also the legal necessity of attaining conscientious certainty regarding beliefs. In contrast, there are others who – while dividing belief-related issues into two types of those that require conscientious certitude and those that simply need commitment of the heart – believe that in the beliefs of the second type both thematic and edictive presumption applies but in case of the first type of beliefs only edictive presumption applies. The present research shows that because belief is a conscientious issue, doubt is belief itself is relieved by referring to the conscience and the application of presumption in belief itself is completely meaningless. There is also no possibility for the occurrence of doubt in the remaining and application of presumption in the belief-related rules in the subjective aspect because none of these types of rules have a temporal goal. But the application of the Principle of Presumption is both rationally as well as imminently possible in regards to beliefs, i. e. belief-related topics and issues .

Keywords

belief-related matters, Principle of Presumption, devotional certainty, presumption of beliefs, textual presumption.

* Assistant Professor in Department of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, University of Tabriz, Tabriz, Iran | a.mortazi@tabrizu.ac.ir



امکان‌سنجی جریان استصحاب در امور اعتقادی

احمد مرتاضی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۵ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۲۳

چکیده

در امور اعتقادی چون مقتضی، یعنی تمامیت ارکان استصحاب، موجود بوده و مانع نیز مفقود است، اصل امکان جریان استصحاب در آنها جای تردید ندارد، بلکه اطلاق ادله آن، اعمال قلبی را نیز شامل می‌شود. با وجود این، برخی با تمسک به ادله‌ای همچون عینیت یا توقف اعتقاد بر یقین، انصراف ادله استصحاب از اعمال جوانحی و نیز الزام شرعی به کسب یقین وجدانی نسبت به اعتقادات، امکان جریان استصحاب از امور اعتقادی را به‌طور مطلق، منکر شده‌اند. در مقابل، عده‌ای نیز ضمن تقسیم امور اعتقادی به دو دسته نیازمند یقین وجدانی و نیازمند صرف التزام قلبی؛ معتقدند که در عقاید قسم دوم، هم استصحاب موضوعی و هم استصحاب حکمی جریان دارد، اما در گزاره‌های اعتقادی قسم اول، تنها استصحاب حکمی، امکان جریان دارد. تحقیق حاضر نشان می‌دهد که چون اعتقاد، یک امر وجدانی است، شک در نفس اعتقاد با مراجعه به وجدان، زائل می‌گردد و جریان استصحاب در خود اعتقاد، کاملاً بی‌معناست. در احکام اعتقادی نیز چون هیچ‌یک از این نوع احکام، غایت زمانی ندارد، در مقام اثبات، شک در بقاء و جریان استصحاب در آنها، امکان وقوعی ندارد؛ هرچند جریان استصحاب در خصوص معتقدات، یعنی مسائل و موضوعات اعتقادی، هم امکان عقلی دارد و هم امکان وقوعی.

کلیدواژه‌ها

امور اعتقادی، استصحاب، یقین تعبدی، استصحاب عقائد، استصحاب کتابی.

مقدمه

۱. ماهیت استصحاب

دانشوران شیعه در اصل یا اماره بودن استصحاب، اختلاف عقیده دارند. پیش از ورود به مرحله تبیین دیدگاه‌های مختلف در مورد ماهیت استصحاب، باید توجه داشت که مهم‌ترین تفاوت اماره با اصل عملی این است که اماره، کاشف از واقع بوده و به همین جهت، از جانب شارع، معتبر دانسته شده است، ولی هدف از اصل عملی، رفع حیرت و سرگردانی از فرد مکلف است نه کشف حقیقت و رسیدن به واقع. وجه مشترک هر دو نیز این است که حکم به دست آمده از اصل و اماره، جانشین حکم واقعی می‌شود.

فقه‌های متقدم تا زمان پدر شیخ بهایی (متوفی ۹۸۴ق) استصحاب را از زمره امارات و موجب کشف واقع و سبب حصول ظن به بقاء متیقن سابق، می‌دانستند (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۳۴۳)؛ چون از نگاه ایشان، تنها سند حجیت استصحاب، عقل بوده است (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۸۵). به عقیده این گروه، استصحاب نوعاً مفید ظن بوده و به همین سبب، اعتبار یافته است (قافی و شریعتی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۲۵) و شارع آن را طریقی برای رسیدن به واقع، قرار داده است (طباطبایی قمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶). در نظر متأخران، به‌ویژه از زمان شیخ انصاری به بعد، استصحاب از اصول عملیه و فاقد جنبه کاشفیت از واقع، به شمار آمده که تنها حکم ظاهری مکلف را بیان می‌کند (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۸۵).

۲. دیدگاه‌های موجود درباره جریان استصحاب در امور اعتقادی و ادله آن

با توجه به اینکه مسئله جریان یا عدم جریان استصحاب در اعتقادات، اولین باور توسط مخالفین یعنی قائلین به نظریه عدم امکان جریان، مطرح شده است، از این رو، ابتدا نظر این گروه و سپس نظریه رقیب و ادله آن مورد طرح و بررسی قرار می‌گیرد:

۱. نظریه عدم امکان جریان استصحاب در امور اعتقادی

طرفداران این نظریه برای اثبات ادعای خود به چند دلیل استناد جسته‌اند که در ادامه، به طرح و بررسی هر یک از آنها پرداخته می‌شود:

آنچنان که از اظهارات این گروه برمی‌آید، دلیل عمده و اصلی عدم امکان جریان استصحاب در امور اعتقادی، عینیت اعتقاد و یقین یا توقف اعتقاد بر یقین است؛ به این معنا که اعتقاد، همان یقین است و در نتیجه، با رفع یقین و وقوع شک، اعتقاد نیز منتفی می‌شود و پیرو آن، نمی‌توان اعتقاد موجود در سابق را ابقا کرد. همین نتیجه در صورتی که اعتقاد را مغایر با یقین - اما متوقف بر آن - بدانیم نیز حاصل می‌شود، یعنی اگر اعتقاد عین یقین قلمداد نشده، بلکه چنین پنداشته شود که در مقام وقوع، تحقق خارجی اعتقاد به یک چیزی، بدون یقین پیدا کردن با آن، ممکن نیست، در آن صورت هم تلازم دائمی اعتقاد با یقین، منجر به این می‌شود که در فرض نبود یقین، اعتقاد نیز مفقود باشد و در عمل، این وابستگی، سبب می‌شود که در موارد وقوع شک در اعتقادات و انتقای یقین نسبت بدان، عملاً اعتقادی وجود و حدوث نداشته باشد تا بتوان بقای آن را استصحاب کرد.

دلیل دیگری که برای اثبات این نظریه ارائه شده است، انصراف ادله استصحاب از اعمال جوانحی است. با این توضیح که معتقدند روایات مربوط به استصحاب، ظهور در اعمال فیزیکی و جوارحی انسان داشته و از اعمال قلبی و جوانحی، انصراف دارد و انصراف - طبق موازین اصول فقهی - مانع اطلاق است.

دلیل سوم این است که از دیدگاه این گروه، انسان‌ها در برخی موارد، نسبت به امور اعتقادی، الزام به کسب معرفت شده‌اند و این الزام، ظهور در کسب علم و یقین وصفی، دارد نه یقین طریقی و از این رو، استصحاب - که به نوعی، یقین تبعیدی است و شاید بتواند تعبداً طریق رسیدن به واقع، قلمداد شود - نمی‌تواند قائم‌مقام چنین معرفتی بشود (طباطبایی حکیم، ۱۴۳۱، ج ۵، ص ۴۰۸).

۲.۲. نظریه امکان جریان استصحاب در امور اعتقادی

آخوند خراسانی (ره) با ارائه دسته‌بندی خاصی از امور اعتقادی و ابطال ادله نظریه عدم امکان، اطلاق نظریه شیخ را مورد مناقشه قرار داده و امکان جریان استصحاب در بخش عمده‌ای از اعتقادات را به اثبات رسانده است. عده دیگری از اندیشمندان نیز به دفاع از نظر مرحوم آخوند پرداخته و به تقویت و توضیح آن دست یازیده‌اند. بدیهی است که بررسی امکان و حدود جریان استصحاب در

امور اعتقادی، مبتنی بر این است که ایمان و اعتقاد، امری جدا از علم و یقین، قلمداد شوند و اگر ایمان و یقین عین هم و غیر قابل تفکیک از هم باشند، بحث حاضر، سودی در پی نخواهد داشت؛ چرا که در این فرض، آن استصحاب دارای اثر عملی نخواهد شد؛ برخلاف جایی که ایمان و اعتقاد، فعل قلبی و غیر از یقین به حساب آیند که در آن صورت، امکان جریان استصحاب در آن رواست؛ زیرا بین اثر عملی، از حیث جوارحی یا جوانحی بودن آن، تفاوتی وجود ندارد. تحقیق مطلب نیز این است که بین ایمان (اعتقاد) و یقین، رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است، نه رابطه تساوی و عینیت؛ چرا که گاه یقین به یک چیزی پیدا می‌شود، ولی به پیدایش اعتقاد و ایمان، نمی‌انجامد، همچنان که خداوند متعال در آیه ۱۴ سوره نمل می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛ و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند!» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۴۰۳).

سرّ مطلب اینکه، ایمان، عملی است که از سنخ علم و ادراک نفس نیست بلکه کار نفس است و چون فعل قلب بوده و میان این فعل و نفس آدمی، عنصر اراده، فاصله است، از همین رو، شاید ایمان بیاورد و شاید باور نکند؛ در حالی که از عقد اول، فارغ شده و یقین و ادراک نظری، صورت گرفته است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۳). در کتاب کافی ذیل این آیه، روایتی از امام صادق (ع) در رابطه با تفسیر «کفر جحودی» به عنوان یکی از اقسام پنج‌گانه کفر، وارد شده که آن حضرت می‌فرماید: «هو أن يجحد الجاحد و هو يعلم أنه حقّ قد استقرّ عنده؛ کفر جحودی عبارت است از چیزی که انسان آن را در حالی که یقین دارد حق بوده و نزد او ثابت است، انکار کند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۹).

بر مبنای نکات پیش گفته، آخوند خراسانی در ردّ اشکالات شیخ و استدلال پیروان نظریه عدم امکان و جهت تأیید اصل امکان جریان استصحاب در امور عقیدتی، چنین اظهار می‌دارد که شک در وجوب اعتقاد، سبب زوال خود اعتقاد، نمی‌شود؛ با این توضیح که شک در امر عقیدتی، گر چه می‌تواند از بین برنده اعتقاد به معنای اتقان، باشد، اما با تسلیم قلبی و التزام به واقع در اموری که نیازمند معرفت یقینی نیست، منافاتی ندارد. از این رو، اساساً می‌بایست بین آن دسته از امور اعتقادی مانند خصوصیات تفصیلی عالم برزخ که صرف التزام قلبی در اعتقاد بدان‌ها کافی است با عقاید نیازمند یقین، تفکیک قائل شد؛ زیرا اولاً در امور اعتقادی نیز تعبد یا همان تنزیل مشکوک‌فیه - اعم از موضوع و حکم - به منزله متیقّن، درست و صحیح است و مانعی بر این

جایگزینی، وجود ندارد و ثانیاً عموم دلیل «لا تتقض یقین بالشک»، امور اعتقادی را هم در برمی‌گیرد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۲۲؛ جزاثری، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۶۶۶).

با این توضیحات، روشن شد که در اصل امکان جریان استصحاب در امور اعتقادی، نباید تردید کرد، اما آنچه مهم است این که طرفداران نظریه امکان، پس از اثبات اصل امکان جریان استصحاب در اعتقادات و با توجه به اینکه استصحاب، به لحاظ متعلق، به دو نوع موضوعی و حکمی تقسیم شده و امور اعتقادی نیز به لحاظ راه رسیدن بدان، به دو دسته امور نیازمند یقین وجدانی و امور نیازمند صرف التزام قلبی، تقسیم می‌شوند، با ایجاد ارتباط بین این دو مقوله، حدود خاصی برای جریان استصحاب در امور اعتقادی ترسیم کرده‌اند که دقت در ابعاد مسئله و لحاظ جنبه کاربردی برای جریان استصحاب در امور یادشده، صحت چنین برداشتی را دچار تردید می‌کند. در ادامه، ابتدا به حدود جریان استصحاب در اعتقادات از منظر پیروان نظریه امکان، پرداخته و سپس، نظر تحقیقی با توضیح جزئیات و ادله آن، طرح و بررسی خواهد شد.

۳. حدود جریان استصحاب در امور اعتقادی، از منظر قائلین به امکان

۳.۱. استصحاب در عقاید نیازمند یقین وجدانی

مخالفین جریان استصحاب در امور اعتقادی بر این باور بودند که رکن اول استصحاب، یعنی یقین سابق، در موارد شک در یک امر اعتقادی، تحقق نمی‌یابد و در نتیجه، اصل استصحاب، اقتضای جریان را ندارد. اینان برای اثبات ادعای خود چنین استدلال می‌کردند که به محض وقوع شک، اعتقاد به صورت قهری، تکویناً از بین می‌رود و از این رو، رکن اول استصحاب، یعنی یقین سابق، موجود نیست و پیرو آن نیز قابلیت جریان اصل استصحاب، منتفی است (شیخ‌انصاری، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۷۲؛ نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۳۱). در رد این استدلال، باید گفت چنین برداشتی مبتنی بر این است که اعتقاد، عین یقین یا لازم خارجی آن، قلمداد شود، حال این که عدم صحت آن پیش از این، اثبات گردید و تأکیداً هم می‌توان گفت که وجدان انسانی نیز به تغایر اعتقاد و یقین، اذعان دارد (طباطبائی‌حکیم، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۵۱۵) و اصولاً اعتقاد هم با قطع به وفاق، قابل جمع است و هم با ظن به موافقت یا شک در آن و حتی با قطع به خلاف. بر این اساس، قائلین به امکان، در مسئله مزبور، قائل به تفکیک شده و چنین اظهار داشته‌اند که در عقاید نیازمند یقین

وجدانی، فقط استصحاب حکمی، قابل جریان است. چون بنا بر فرض، یقین وجدانی فقط در شناخت موضوع لازم است و علم به حکم را می‌توان با استصحاب و یقین تنزیلی و تعبدی هم بدست آورد. برای نمونه، به اجماع اندیشمندان اسلامی، نه تنها معرفت الله - خواه بر مبنای اشاعره، شرعاً یا بر مبنای عدلیه، عقلاً - واجب است (شبر، ۱۴۱۸، ص ۵۷۱)، بلکه بنا بر نظر متکلمین و دیگر اندیشمندان دینی، اولین امر واجب، قلمداد می‌شود (خواجه نصیر طوسی، ۱۳۹۱، ص ۵۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۴، ص ۴۶). از سوی دیگر، بنا بر نظر مشهور، که معرفت الله را امری اکتسابی می‌دانند نه فطری (درازی بحرانی، بی‌تا، ص ۳۴) ظن، برای تحصیل معرفت الهی، کافی نبوده؛ بلکه مستلزم یقین است. خواجه نصیرالدین طوسی در این رابطه می‌نویسد:

ظن، قابل زوال است و در زوال آن، خطر و ضرر بزرگی وجود دارد و در قرآن، نص صریحی مبنی بر اجتناب از افتادن در خطر، وارد شده است. بر این پایه، قطعاً تحصیل یقین نسبت به معرفت خدا، تعیین می‌یابد (خواجه نصیر طوسی، ۱۳۹۱، ص ۵۶).

حال اگر بنا به هر دلیلی، در بقای وجوب معرفت الهی، شک شود، می‌توان با تمسک به استصحاب، به بقای آن حکم کرد. برای استصحاب موضوعی در این قسم از عقاید نیز چنین مثال زده شده که هرگاه به دلیل گذشت بیش از هزار سال از زمان ولادت و امامت حضرت مهدی (عج) و غیرعادی بودن بقای یک انسان در طول چنین مدتی، در بقای حیات آن امام و در نتیجه، وجوب کسب معرفت به ایشان یا بقای اعتقاد به امامت وی، شک شود، نمی‌توان با استصحاب بقای حیات آن حضرت، وجوب معرفت را اثبات کرد؛ هر چند ارکان استصحاب - اعم از یقین سابق به حیات امام و شک لاحق در بقای حیات وی تا عصر کنونی - وجود دارد؛ چون مطلوب، کسب شناخت یقینی به امام است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۴۰۶). همچنان که در روایت آمده است: «من مات و لم يعرف إمام زمانه فقد مات میتة جاهلیة» در حالی که با اجرای استصحاب، شک، مرتفع نشده بلکه وجداناً آن شبهه اعتقادی موضوعی، همچنان باقی می‌ماند و از این رو با استصحاب، موضوع، یعنی یقین به معرفت، حاصل نمی‌شود. بنابراین، با اصل مذکور نمی‌توان بقاء حیات امام زمان (ع) را استصحاب کرد و تحقیق نکرد که آیا امام (ع) رحلت کرده‌اند یا نه؟ جانشینی برای ایشان مشخص شده یا نه؟ زیرا در این جا یقین به عنوان وصف (قطع توصیفی) در موضوع، لحاظ شده نه به عنوان طریق و استصحاب بقاء حیات هم، مفید یقین به حیات نیست، بلکه بر مبنای متأخرین که استصحاب را از باب

مظنه، حجت ندانسته و آن را اصل عملی برگرفته از روایات «لا تتقض یقین بالشک»، محسوب می‌کنند؛ افاده ظن به حیات هم نمی‌نماید (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۴۵).

آخوند خراسانی (ره) دائرة بحث را توسعه داده و چنین اظهار می‌دارد که اگر اصل ولایت یک ولی الهی، مسلم بود، لکن در بقای آن تردید پیدا کردیم، استصحاب بقای ولایت، اشکالی ندارد؛ زیرا مستصحب یا باید مجعول شرعی باشد و یا موضوع برای اثر شرعی و نفس ولایت، مجعول شارع مقدس هست؛ زیرا او ولایت و امامت را جعل کرده؛ همان‌گونه که از آیه شریفه «... قال إِنِّي جاعلُكَ للنَّاسِ إماماً قال و مِن ذُرِّيَّتِي قال لا ينال عهدی الظَّالِمِينَ (سورة بقره، آیه ۱۲۴)» استفاده می‌شود که ولایت، یکی از مناصب مجعوله الهیه هست و به خداوند متعال ارتباط دارد و او باید ولی را به عنوان ولایت و امام را به عنوان امامت نصب نماید. بنابراین، اگر بر فرض، بنا به هر علتی در بقای ولایت یک ولی - یا امامت يك امام - مردّد شویم، استصحاب بقای ولایت و امامت جاری می‌نماییم، اما استصحاب نبوت نبی پیشین همچون نبوت موسی (ع) که در منابع اصولی با عنوان «استصحاب کتابی»^۱ از آن یاد می‌شود، صحیح نیست. خواه هدف عالم یهودی از تمسک به استصحاب، این باشد که مسلمان را به آن الزام کند یا اینکه هدف اقلی داشته باشد و بخواهد که با تمسک به استصحاب، خودش را نسبت به بقای نبوت حضرت موسی (ع) قانع نماید (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۲۲). یعنی استصحاب - چه جنبه «الزامی» داشته باشد و چه جنبه «اقتاعی» - اصلاً جریان پیدا نمی‌کند، پس استدلال عالم کتابی، ناتمام است (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۵۳).

۲.۲. استصحاب در عقاید بی‌نیاز از یقین وجدانی

حال، باید گفت که به باور مرحوم آخوند خراسانی و پیروان نظریه امکان، در عقاید بی‌نیاز از یقین وجدانی، هم استصحاب موضوعی جاری است و هم استصحاب حکمی. مثال برای استصحاب موضوعی، این است که چنانچه «سؤال قبر» به استناد روایت «مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا

۱. مناظره‌ای بین یکی از بزرگان علمای شیعه - که احتمالاً سیدباقر قزوینی بوده (عراقی، بی‌تا، ص ۲۲۲) - و یکی از اهل کتاب، واقع شده و آن عالم یهودی و اهل کتاب، برای بقاء نبوت حضرت موسی (ع) به استصحاب تمسک کرده و گفت: حضرت موسی (ع) یقیناً نبوتی داشته و مسلمان هم اصل نبوت او را قبول دارد و با شک در بقاء نبوت موسی (ع) بقای نبوت او را استصحاب می‌نمایم و اگر استصحاب، جاری شد، باید به بقاء نبوت موسی (ع) ملتزم شد.

المعراج و المسائلة في القبر و الشفاعة» از امام صادق (ع) (حزّ عاملی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۶۰) و نظایر این روایت، جزء دین اسلام باشد و ما در جزئیت آن نسبت به خصوص مسلمانان صدر اسلام (جزایری، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۶۵۸) و در نتیجه، در بقای جزئیت آن برای سایر مسلمانان، دچار شک شویم، در این صورت، می‌توان با تمسک به استصحاب، چنین نتیجه گرفت که سؤال قبر، همچنان جزء دین الهی است (سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۲۴۶). استصحاب حکمی هم به این معناست که در گذشته، اعتقاد به این مطالب، مانند اعتقاد به رجعت، واجب بوده و برای مثال، در آیه یا روایتی این وجوب، بیان شده است، ولی نمی‌دانیم آن حکم، نسخ شده یا وجوب آن تا زمان امام صادق (ع) یا ادوار دیگر، ادامه پیدا کرده که در این صورت، وجوب آن عقیده را استصحاب می‌کنیم. برای نمونه، چنانچه التزام و پایبندی به مطلق حکم الله را واجب بدانیم و سپس در بقا یا عدم بقای حکم جواز ازدواج متعه و بدنبال آن، التزام بدان، شک کنیم در آن صورت می‌توان با اجرای استصحاب حکمی، بقای جواز آن را نتیجه گرفت که موضوع حکم وجوب التزام به حکم الله، به حساب خواهد آمد (سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۲۴۶).

۴. دیدگاه برگزیده و دلایل آن

ابتدا باید توجه داشت که مراد از امکان‌سنجی جریان استصحاب در امور اعتقادی، سنجش امکان اجرای آن توسط خود فرد و راجع به اعتقادات خودش است و الا اگر فردی یقین سابق به اعتقاد فلان شخص به وحدانیت یا عدالت خداوند یا عصمت ائمه اطهار (ع)، داشته و در بقای اعتقادات همان شخص دچار شک شود و دلیل متقنی بر انتفای آن اعتقادات، نداشته باشد، بی‌تردید، می‌تواند با تمسک به اصل استصحاب، همان یقین پیشین را در مورد او ابقا نماید و آثار ملازم با آن را مرتب سازد. حال، با توجه به این نکته، باید گفت: استصحاب در امور اعتقادی، با توجه به متعلق شک، می‌تواند به سه نحو، ترسیم شود: (۱) استصحاب در خود اعتقاد؛ (۲) استصحاب در احکام اعتقادی؛ (۳) استصحاب در معتقدات و متعلق اعتقاد. باید گفت که اعتقاد، از امور وجدانی است و هر فرد می‌تواند با مراجعه به وجدان و دورن خود، بقا یا زوال اعتقادات خود را احراز کند. پس، شک در خود اعتقاد، معقول نبوده و در نتیجه، با فقدان این رکن از ارکان استصحاب، امکان جریان استصحاب نیز منتفی است (آشتیانی، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۳۷۷؛ موسوی قزوینی، ۱۴۲۷، ج ۶، ص ۳۷۹).

تبریزی، ۱۳۶۹، ص ۵۱۵؛ خواه این استصحاب، به قصد ابقای اعتقاد پیشین انجام پذیرد یا برای تحصیل اعتقاد به گونه‌ای که استصحاب، سند حجبت آن اعتقاد، به حساب آید؛ زیرا بدیهی است که وقتی شک در نفس اعتقاد باشد، یعنی اگر برای مثال، فردی یقین داشت که به امامت امام زمان (عج) اعتقاد دارد، اما الان شک پیدا کند که آیا هنوز هم آن اعتقاد را دارد یا نه؟ در این صورت، استصحاب و ابقای ما کان، کاملاً بی‌معناست، بلکه راهکار، مراجعه به وجدان است و با طی این مرحله، دیگر شک و تردیدی در بقای اعتقاد یا زوال آن، باقی نمی‌ماند و هر امری که محل تشکیک نباشند، محل استصحاب هم نخواهند بود.

در باره احکام اعتقادی همچون وجوب اعتقاد به معاد جسمانی نیز گرچه عقلاً جریان استصحاب در آنها ممکن است، اما با توجه به اینکه هیچ‌یک از احکام اعتقادی زمان‌بردار نبوده و دارای غایت زمانی نیستند تا با عروض یک سبب، مورد شک و تردید قرار گیرند، جریان استصحاب در احکام اعتقادی، عملی نبوده و کاربرد ندارد. برای مثال، اگر شخصی مطابق ادله و مستندات متقن نقلی و عقلی، یقین به وجوب اعتقاد به وحدانیت خداوند متعال داشت و آن ادله و مستندات همچنان پابرجاست، معنا ندارد که در بقای این وجوب، شک پیدا کند تا پیرو آن بتواند با اجرای اصل عملی استصحاب، وجوب اعتقاد به وحدانیت خدا را در زمان لاحق، ابقا کند؛ چون طبیعتاً تا مادامی که آن ادله، پابرجاست، وجوب اعتقاد نیز همچنان استمرار دارد؛ گرچه در عالم تصور می‌توان چنین فرض کرد که شاید برای کسی در یگانگی خداوند شبهه ایجاد شود و این شک و شبهه، مسبوق به یقین بوده باشد و بتوان با استصحاب، آن را ابقا کرد، اما این تصور، نمی‌تواند واقعیت خارجی پیدا کند؛ زیرا این شک در نهایت، به اصل ادله و مستند آن دستور اعتقادی، برمی‌گردد و وقتی کسی دچار چنین تردیدی بشود، باید به همان ادله رجوع نماید و دیگر نمی‌توان گفت که چون پیش از این یقین به وجوب چنین اعتقادی داشتی، الان هم آن را استصحاب کن. پس جریان استصحاب در احکام اعتقادی، امکان عقلی دارد، اما امکان وقوعی ندارد؛ برخلاف استصحاب در نفس اعتقاد که نه تنها از نظر وقوع خارجی، بلکه اساساً از نظر عقلی و منطقی نیز ممکن نیست.

در مورد معتقدات، یعنی مسائل و موضوعات اعتقادی، باید دقت داشت که معتقدات بر دو نوع‌اند. یک نوع از آنها مثل وجود صانع یا علم، قدرت یا سایر صفات ذاتی خداوند، ذاتاً باقی و دائمی بوده و قابل زوال نیست تا در بقا یا زوال آن، شک پیدا شود (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷، ج ۶، ص ۳۷۹)، اما در غیر این قسم، جریان اصل استصحاب، هم امکان عقلی دارد و هم

امکان وقوعی و بر چنین استصحابی، اثر شرعی اعتقادی نیز مترتب می‌شود. برای مثال، ولایت امام مهدی (عج) بر اموال و نفوس مسلمین در زمان حیات ایشان یقیناً وجود داشت. حال، پس از حدوث غیبت کبری و ثبوت ولایت برای فقیه جامع الشرایط، در بقای ولایت امام مهدی (عج) شک پیدا می‌شود. در این جا می‌توان با تمسک به اصل استصحاب، به بقای ولایت امام (ع) به موازات ولایت فقیه، حکم کرد و اثر شرعی این استصحاب، بقای وجوب اعتقاد به ولایت امام مهدی (عج) است یا برای مثال، طبق آموزه‌های قرآن و روایات، آثار خوب و بد اعمال، یقیناً باقی است. حال، پس از ورود برخی روایات و استثنای بعضی اعمال از این قاعده، شک در بقای اثر اعمال استثناء نشده، پیدا می‌شود. در این جا نیز می‌توان با اصل استصحاب، به بقای اثر سایر اعمال و عدم حبط و تکفیر نسبت به آنها، حکم کرد. آیه الله حسینی تهرانی با رد اطلاق نظریه حبط و تکفیر، در این رابطه می‌نویسد:

حق در مسئله اینست که بگوئیم حبط فقط در بعضی از موارد، و تکفیر نیز در بعضی از موارد است و در بقیه جاها بطور اطلاق، حبط و تکفیر تحقق نمی‌پذیرد. قاعده اولیه اقتضای عدم حبط و تکفیر را دارد. برای توضیح این واقعیت می‌گوئیم: اولاً اصل اولی، اقتضای عدم حبط و تکفیر را دارد. چون انسان اعمالی انجام داده است و هر يك از آنها ثبوت و تحقق داشته است، و در عالم تکوین اثری بوده و بر روی نفس انسانی تأثیری داشته است، و قاعده اولی اقتضای بقاء و ثبوت آن را دارد؛ و بدون دلیل و علتی نمی‌تواند عملی عمل دیگر را حبط کند و یا آن را در زیر محاسن خود مختفی نماید. و ثانیاً آیات قرآن کریم و روایات وارده از معصومین سلام الله علیهم أجمعین نیز همین واقعیت را می‌رساند (حسینی تهرانی، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۳۴۲).

نمونه دیگر این که، گروهی از اندیشمندان اسلامی و از جمله، محققان علم کلام، برای اثبات بقای خلافت امیرالمؤمنین (ع) بر مسلمین، پس از غزوه تبوک و بعد از وفات پیامبر (ص)، به اصل استصحاب تمسک کرده و چنین استدلال کرده‌اند که پیش از وفات (ص) بین شیعه و سنی به خلافت امام علی (ع) یقین وجود داشت. پس از وفات رسول اکرم (ص) در بقای خلافت آن امام، شک پیدا می‌شود. حال، می‌توان با تمسک به اصل استصحاب، به بقای خلافت امام علی (ع) حکم کرد (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۹، ص ۲۳۱؛ بروجردی، ۱۴۲۵، ص ۱۴۸؛ حسینی لواسانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۵۲۳). همین‌طور، پیش از وقوع غیبت کبری نسبت به حیات امام مهدی (عج) یقین وجود داشت. در زمان غیبت کبری و

طولانی شدن دوره غیاب آن حضرت، در بقای حیات ایشان شک ایجاد می‌شود، در این جا می‌توان بنابر نظر مشهور اصولیان شیعه و سنی که اطلاق ادله استصحاب را دربرگیرنده موارد شک در مقتضی هم می‌دانند (آخوندخراسانی، ۱۴۰۹، ص ۳۸۷؛ مظفر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۸۶؛ آمدی شافعی، بی تا، ج ۴، ص ۱۲۷)، به اصل استصحاب، استناد جست و به بقای حیات امام مهدی (عج) حکم کرد و اثر شرعی این استصحاب، بقای وجوب اعتقاد به امامت امام مهدی (عج) است. همچنان که سید قزوینی در رد نظر ابن تیمیه مبنی بر وفات امام مهدی (عج) و عدم ظهور آن حضرت، افزون بر ادله نقلی، به اصل عملی استصحاب نیز استناد جست و چنین استدلال می‌کند:

اخبار متواتر، ولادت امام مهدی (عج) را ثابت کرده و تا به حال نیز هیچ دلیلی بر فوت ایشان اقامه نشده است. لازمه این امر، آن است که با تمسک به استصحاب شرعی و عقلی، به حیات و بقای آن امام تا زمان ظهور، حکم نماییم (قزوینی، ۱۴۰۶، ص ۲۶۱).

مثال دیگر این که، طبق آموزه‌های اسلامی، سؤال نکیر و منکر، مورد یقین است، حال پس از دفن میت در مکان‌های شریف و بقاع متبرکه مثل مرقد امیرالمومنین (ع) یا حرم کربلا، در بقای سؤال نکیر و منکر، شک ایجاد می‌شود. در این جا می‌توان با تمسک به اصل استصحاب، به بقای سؤال نکیر و منکر - حتی در اماکن مقدسه - حکم کرد.

نتیجه‌گیری

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دسته‌ای از محققان، با استناد به ادله‌ای همچون عینیت یا توقف اعتقاد بر یقین، انصراف ادله استصحاب از اعمال جوانحی و نیز الزام شرعی به کسب یقین وجدانی نسبت به اعتقادات، امکان جریان استصحاب در امور اعتقادی را به طور مطلق، منکر شده‌اند. در مقابل، گروه دیگری از اندیشمندان شیعه، چنین باور دارند که در امور اعتقادی مبتنی بر معرفت یقینی، همچون اعتقاد به وجود خدا و معاد، تنها استصحاب حکمی و در امور اعتقادی مبتنی بر صرف التزام و پایبندی قلبی، مانند خصوصیات تفصیلی سؤال قبر و حشر در قیامت، استصحاب موضوعی و حکمی، هر دو، قابل جریان است. بدین نحو که در امور اعتقادی، چنانچه متعلق شک، بقای حکم تحصیل اعتقاد به یک چیز، باشد تردیدی در امکان جریان استصحاب در آن و حکم به بقای آن و لزوم اطاعت از آن، نیست و از آن به «استصحاب حکمی»، تعبیر می‌شود، اما

اگر در بقای خود متعلق اعتقاد و موضوع آن، شک شود، دو صورت دارد:

الف) چنانچه از اموری باشد که صرف باور قلبی به مستصحب، کفایت می‌کند در آن صورت، استصحاب، جاری بوده و می‌تواند محقق‌ساز موضوع حکم و جوب اعتقاد، بشود.

ب) اگر از اموری باشد که تحصیل خصوص یقین و قطع، در آن ملاک باشد، امکان جریان استصحاب وجود ندارد.

اما آنچه به نظر، درست می‌رسد این است که در اصل امکان جریان استصحاب در امور اعتقادی، نباید تردید داشت؛ چرا که مقتضی، یعنی تمامیت ارکان استصحاب - اعم از یقین سابق، شک لاحق و ترتب اثر عملی بر ابقای ما کان - در آن موجود بوده و مانع نیز مفقود است. تنها مانعی که مطرح می‌شود این است که آنچه در عقاید و امور اعتقادی، رخ می‌دهد، التزام قلبی است و چنین چیزی اثر عملی به حساب نمی‌آید. در پاسخ به این اشکال هم می‌توان گفت که اثر عملی، مختص عمل جوارح نبوده، بلکه اعمال جوانحی را نیز در برمی‌گیرد؛ چرا که اثر عملی هر چیزی، نسبت به ماهیت آن، متفاوت بوده و برحسب خود آن چیز، سنجیده می‌شود. در تحلیل جزئی مسئله نیز باید گفت که اعتقاد، یک امر وجدانی است و در نتیجه، شک در نفس اعتقاد و اینکه فرد تردید داشته باشد که آیا نسبت به فلان چیز، باز هم اعتقاد دارد یا نه، با مراجعه به وجدان، بقا یا زوال آن احراز می‌شود و اعمال راهکار دیگری همچون استصحاب و ابقای تعبدی ما کان، در چنین مواردی، کاملاً بی‌معناست. در رابطه با احکام اعتقادی نیز چون هیچ‌یک از احکام اعتقادی اثبات‌شده و موجود در شریعت اسلام، دارای غایت زمانی نیستند تا بتوان در زوال آنها تردید کرد، جریان استصحاب در چنین مواردی، فاقد امکان وقوعی است؛ هرچند فقط در حد تصور و در قالب یک احتمال عقلی، می‌توان امکان عقلی برای آن قائل شد، اما معتقدات مثل مسئله خلافت امیرالمؤمنین (ع) و ولایت امری ایشان بر آحاد مسلمین یا مسئله حبط و تکفیر اعمال، که فاقد ویژگی بقای ذاتی و دائمی بوده و بقا یا زوال آن می‌تواند متعلق شک قرار بگیرد، قطعاً می‌تواند مجرای استصحاب قرار بگیرد و جریان این اصل در چنین مواردی، هم امکان عقلی دارد و هم امکان وقوعی.

فهرست منابع

- ابن قیم جوزیه، شمس‌الدین محمد. (۱۴۱۷ق). شفاء العلیل. بیروت: دارالجمیل.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. قم: آل‌البت (ع).
- آشتیانی، محمدحسن. (۱۴۲۹ق). بحر الفوائد. بیروت: مؤسسة التاریخ.
- آمدی، ابوالحسن. (بی‌تا). الإحکام فی أصول الأحکام. بیروت: المکتب الإسلامی.
- آملی، میرزا هاشم. (۱۳۸۶ق). تحریر الأصول. قم: داوری.
- برنجکار، رضا. (۱۳۹۱). روش شناسی علم کلام. قم: دارالحديث.
- بروجردی، محمدحسین. (۱۴۲۵ق). النص الجلی. مشهد: رضوی.
- تبریزی، میرزا جواد. (۱۳۸۷). دروس فی مسائل علم الأصول. قم: دارالصدیقه (ع).
- جزایری، محمدجعفر. (۱۴۱۵ق). منتهی الدراییة. قم: دارالکتاب.
- جواد آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. قم: اسراء.
- حرّ عاملی، محمد. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: آل‌البت (ع).
- حرّ عاملی، محمد. (۱۴۱۸ق). الفصول المهمة. قم: معارف.
- حسینی تهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۲۳ق). معادشناسی. مشهد: ملکوت.
- حسینی شیرازی، صادق. (۱۴۲۷ق). بیان الأصول. قم: دارالأنصار.
- حسینی لواسانی، سیدحسن. (۱۴۲۵ق). نور الأفهام. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- خواجه طوسی، نصیرالدین محمد. (۱۳۹۱). تلخیص المحصّل. قم: معارف.
- ذرّازی بحرانی، حسین. (بی‌تا). مسألة فی معرفة الله. بیروت: بی‌نا.
- سبحانی، جعفر. (۱۴۲۴ق). إرشاد العقول. قم: امام صادق (ع).
- شبر، عبدالله. (۱۴۱۸ق). حقّ الیقین. بیروت: الاعلمی.
- شیخ انصاری، مرتضی. (۱۴۱۶ق). فرائد الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- شیخ طوسی، محمدبن حسن. (۱۳۹۴). تمهیدالأصول فی علم الکلام. قم: انتشارات راند.
- شیخ انصاری، مرتضی. (۱۳۸۳). مطارح الأنظار. قم: الفکر الإسلامی.
- صافی، لطف‌الله. (۱۴۲۸ق). بیان الأصول. قم: دفتر معظّم‌له.
- طباطبایی قمی، تقی. (۱۳۷۱). آراؤنا فی أصول الفقه. قم: محلاتی.
- طباطبائی حکیم، سیدمحسن. (۱۴۰۸). حقائق الأصول. قم: بصیرتی.
- عراقی، آقا ضیاء‌الدین. (بی‌تا). نهاية الأفكار. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۳۸۵). إيضاح الکفایة. قم: نوح.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۳۰ق). دراسات فی الأصول. قم: ائمه اطهار (ع).
- فیض کاشانی، ملامحمدحسن. (۱۴۲۶). العلم. قم: ذوی القربی.

- قاضی مرعشی، نورالله. (۱۴۰۹ق). إحقاق الحق. قم: مرعشی.
- قافی، حسین؛ شریعتی، سعید. (۱۳۹۳). اصول فقه کاربردی. تهران: سمت.
- قزوینی، سید امیرمحمد. (۱۴۰۶ق). مناظرات عقائدية. بیروت: دارالأضواء.
- کلینی، محمد ابن ابراهیم. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: الإسلامية.
- مظفر، محمد حسین. (۱۴۲۲ق). دلائل الصدق. قم: آل البيت (ع).
- مظفر، محمد رضا. (۱۳۷۵). أصول الفقه. قم: اسماعیلیان.
- مقدس اردبیلی، احمد. (۱۴۱۹ق). الحاشية على إلهیات. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۸ق). انوار الأصول. قم: امیرالمؤمنین (ع).
- موسوی قزوینی، علی. (۱۴۲۷ق). تعلیقة على معالم الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نائینی، محمد حسین. (۱۳۵۲). أجود التقریرات. قم: عرفان.
- نائینی، محمد حسین. (۱۳۷۶). فوائد الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

References in Arabic / Persian

- Amadi, A. H. (n. d.). *Al-Ihkam fi Usul al-Ahkam*. Beirut: al-Maktab al-Islami
- Amoli, M. H. (1386 SH). *Tahrir al-Usul*. Qom: Davari.
- Ansari, M. (1383 sh). *Matarih al-Anzar*. Qom: al-Fikr al-Islami.
- Ansari, M. (1416 AH). *Fara'id al-Usul*. Qom: Islamic Publications Office, affiliated with the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Araqi, Z. D. (n.d.). *Nihayat al-Afkar*. Qom: Islamic Publications Office, affiliated with the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Ashtiyani, M. H. (1429 AH). *Bahr al-Fawa'id*. Beirut: Mu'assasat al-Tarikh.
- Berenjkari, R. (1391 SH). *Ravesh Shenasi-i 'Ilm-i Kalam (the methodology of the science of theology)*. Qom: Dar al-Siddiqah.
- Boroujerdi, M. H. (1425 AH). *Al-Nas al-Jalii*. Mashhad: Razavi.
- Durazi Bahrani, H. (n.d.). *Mas'alat fi Ma' refat Allah*. Beirut.
- Faiz Kashani, M. M. (1426 AH). *Al-'Ilm*. Qom: Zawil Qorba.
- Fazel Lankarani, M. (1385 SH). *Izah al-Kifayah*. Qom: Noah.
- Fazel Lankarani, M. (1430 AH). *Dirasat fi al-Usul*. Qom: A'immat At-har.
- Hoseini Lavasani, H. (1425 AH). *Nur al-Afham*. Qom: al-Islami.
- Hoseini Shirazi, S. (1427 AH). *Bayan al-Usul*. Qom: Dar al-Ansar.
- Hoseini Tehrani, M. H. (1423 AH). *Ma' ad Shenasi (eschatology)*. Mashhad: Malakut.
- Hurr Ameli, M. (1409 AH). *Wasa'il al-Shi'a*. Qom: Aal al-Bayt
- Hurr Ameli, M. (1418 AH). *Al-Fusul al-Muhimmah*. Qom: Ma'aref.
- Ibn Qayyim Jowzi, S. D. M. (1417 AH). *Shufa'a' al-'Alil*. Beirut: Dar al-Jamil.

- Javadi Amoli, A. (1386 SH). *Manzilat-i 'Aql dar Hendese-i Ma'rifat-i Dini (the position of the intellect in the construction of religious knowledge)*. Qom: Isra'
- Jazairi, M. J. (1415 AH). *Muntaha al-Dirayah*. Qom: Dar al-Ketab.
- Khorasani, M. K. (1409 AH). *Kifayat al-Usul*. Qom: Aal al-Bayt
- Kulayni, M. (1407 AH). *Al-Kafi*. Tehran: al-Islamiyyah.
- Makaren Shirazi, N. (1428 AH). *Anwar al-Usul*. Qom: Amirul Mu'minin.
- Muqaddas Ardabeli, A. (1419 AH). *Al-Hashiyat 'ala Ilahiyyat*. Qom: Islamic Publications Office, affiliated with the Society of Seminary Teachers of Qom
- Musavi Qazvini, A. (1427 AH). *Ta'liqat 'ala Ma'alim al-Usul*. Qom: Islamic Publications Office, affiliated with the Society of Seminary Teachers of Qom
- Muzaffar, M. H. (1422 AH). *Dala'il al-Sidq*. Qom: Aal al-Bayt.
- Muzaffar, M. R. (1375 SH). *Usul al-Fiqh*. Qom: Esmailian.
- Na'ini, M. H. (1352 SH). *Ajwad al-Taqrirat*. Qom: 'Irfan.
- Na'ini, M. H. (1376 SH). *Fawa'id al-Usul*. Qom: Jami'at Mudarresin.
- Qafi, H; Shariati, S. (1393 SH). *Usul-i Fiqh-i Karbordi (practical principles of jurisprudence)*. Tehran: Samt.
- Qavini, A. M. (1406 AH). *Munazerat 'Aqa'idhiyyah*. Beirut: Dar al-Azwa'.
- Qazi Marashi, N. (1409 AH). *Ihqaq al-Haqq*. Qom: Mar'ashi.
- Safi, L. (1428 AH). *Bayan al-Usul*. Qom: Office of Ayatollah Safi.
- Shubbar, A. (1418 AH). *Haqq al-Yaqin*. Beirut: al-'alami.
- Sobhani, J. (1424 AH). *Irshad al-'Uqul*. Qom: Imam Sadeq.
- Tabatabai Hakim, M. (1408 AH). *Haqa'iq al-Usul*. Qom: Basirati.
- Tabatabai Qommi, T. (1371 SH). *Aara'una fi Usul al-Fiqh*. Qom: Mahallati.
- Tusi, M. (1394 SH). *Tamhid al-Usul fi 'Ilmil Kalam*. Qom: Rayed Publishing

Archive of SID